

همدلی به دعوای سیاسی و هیاهوهای روزانه که نیک بنگریم، رد پای اندیشه به وضوح عیان می‌شود. به عنوان مثال در ایران ما، مدت‌هاست گروهی از این می‌گویند که برای اصلاح وضع ملک و ملت همین قانون اساسی‌ای که داریم کفایت می‌کند و مثلا باید فصل سوم قانون اساسی اجرا شود. فصلی که به حقوق ملت می‌پردازد. حقوقی که گرچه مدرن هستند اما خیلی‌ها می‌گویند که تسمام و کمال اجرا نمی‌شوند. چرا؟ یک بلبه جلو آمدیم. از روزنامه‌ها فاصله گرفتیم و سوالمان این شد که چرا فصل

سوم قانون اساسی‌مان به تمام و کمال اجرایی نمی‌شود. به مثالی دیگر ببریم. سال‌هاست این سوال در فضای فکری و دانشگاهی ایران مطرح است که توسعه اقتصادی مقدم بر توسعه سیاسی است یا برعکس یا اصلا چنین سوالی محلی از اعراب ندارد. هنوز پاسخ روشنی به این پرسش داده نشده است. مثالی دیگر از چنین سوالات سه‌مگینی، برآوردهای تاریخی‌مان است. سوالی که مدت‌هاست مطرح شده این است که انقلاب ۵۷، یک انقلاب برابری‌طلبانه بوده است یا انقلابی آزادی‌طلبانه. در مورد

این سوال هم اتفاق نظری وجود ندارد. از این دست سوالات چالش‌برانگیز فراوان است. نکته اینجاست که هر پاسخی به این دست پرسش‌ها، رویکرد و راهبردهای حکمرانی ما را می‌سازند. به عنوان مثال اگر در مورد انقلاب ۵۷، پاسخ این باشد که انقلابی آزادی‌خواهانه بوده است، آن‌گاه سیاست‌ها و رویکردهای متفاوتی در عرصه سیاست رسمی ساخته و پرداخته می‌شوند. خلاصه اینکه بخش بزرگی از دعوای سیاسی فضای رسمی، ریشه در اندیشه دارند. یعنی برای رسیدن به وفاقی جمعی، ابتدا باید

هم‌کنند؟ برای پاسخ به این دست پرسش‌های بنیادین باید از منشا فکر مدرن شروع کرد؛ یونان باستان، چه اینکه به قول سیدجواد طباطبایی «مفاهیمی مثل آزادی، سیاست و فلسفه (به معنای اندیشه غیر ملتزم به دین و اسطوره) را یونانیان تاسیس کردند.» از همین رو باید دانست یونانیان چه فهمی از «آزادی بیان» داشتند و این معنا چه تطوری تاریخی داشته است. در مقاله ذیل که ترزا م. بیجان (Teresa M. Bejan) استاد نظریه سیاسی در دانشگاه آکسفورد در وسایت آتلانتیک نگاشته این

مستله بررسی شده است. عنوان این مقاله «The Two Clashing Meanings of Free Speech» است که وسایت ترجمان با عنوان «دو فهم ناسازگار از آزادی بیان» و با ترجمه علی برزگر آن را منتشر کرده است. نویسنده در این مقاله برای درگیری‌های روزانه‌ای که در محیط‌های دانشگاهی آمریکا وجود دارد، ماهیتی فلسفی-تاریخی طرح کرده و معتقد است این دعوای ریشه‌ها در دو فهم از آزادی بیان دارد: «آیسیگوریا و پارسیا. ترجمه متن کامل مقاله را می‌خوانیم.

دو فهم تاریخی ناسازگار از «آزادی بیان»

مشاجرات کنونی بر سر آزادی بیان باز تاب تنش میان دو مفهوم متمایز است: آیسیگوریا و پارسیا



برای دفاع از آن قرار می‌دهد. این امر نشان می‌دهد که برای شکست مدافعان مدرن آیسیگوریا و یادآوری به پارسیاست‌های مدرن که برای چه هدفی مبارزه می‌کنند، باید به فراسوی متمم اول قانون اساسی گام برداشت و به دیگر اصل جهت‌بخش دموکراسی آمریکایی رسید، یعنی برابری. هر چه باشد، اینکار متمم اول قانون اساسی آن است که آیسیگوریا و پارسیا را با هم جمع می‌کند، با تأمین آزادی و حق برابر شهروندان نه صرفاً برای «بهره‌گیری از عقل خود» بلکه برای آنکه دیدگاه خود را با صراحت به زبان آورند. متمم بدان دلیل چنین می‌کند که بدیل موجود آن است که به قدرت‌هایی که از قضا حاکم هستند، اختیار بدهیم تا آن آزادی را به‌مثابه یک اجازه به برخی افراد اعطا کنند در حالی که آن را از دیگران سلب می‌کنند. در چارچوب‌هایی که قانون اساسی در آنجا کاربرد ندارد، نظیر دانشگاه‌های خصوصی، این مخالفت با خودسرانگی، موضوعی مربوط به فرهنگ است، نه قانون. اما با وجود این، از اهمیت و ضرورت آن کاسته نمی‌شود. همان‌طور که مسیحیان تیشیری، معتزنان، و آشوبگرانی که سنت پارسیاستیک آمریکا را بنیان نهادند، به‌خوبی می‌دانستند: هنگامی که حقوق همه به حق انحصاری شماری اندک تبدیل می‌شود، نه آزادی می‌تواند دوام آورد و نه برابری.

پی‌نوشت‌ها:

- [1] First Amendment: متمم اول قانون اساسی آمریکا به کنگره اجازه نمی‌دهد تا در مورد محدودسازی آزادی بیان قانون تصویب کند. مترجم: A. [2] parrhesia [3] agoreuein [4] agora [5] ekklesia [6] politeia en logis [7] Old Oligarch. نام نویسنده یک رساله در باب قانون اساسی آن‌ها که هویت واقعی او محل بحث است مترجم: A. [8] parrhesias [9] evangelism. شاخه‌ای از مسیحیت مبتنی بر تبلیغ فعالانه آموزه‌های انجیل مترجم: A. [10] Quakers. فرقه‌ای از مسیحیان که معتقد بودند همهٔ مؤمنان کشیش هستند مترجم: A. [11] Agnostic. شاخه‌ای از مسیحیت تحت مرجعیت کلیسای انگلیس مترجم: A. [12] On Liberty [13] New World. قاره تازه کشف شده آمریکا مترجم: A. [14] safe space. مکان‌هایی در دانشگاه‌ها که دانشجویان دگرپاش جنسی می‌توانند در آنجا بدون مزاحمت گرد هم آیند مترجم: A.

جهان جدید^{۱۲} فرار کنند، آسیب آشکاری بود که به احساسات دینی همسایگان خود می‌زند، آسیبی که از مسیحیت تیشیری پارسیاستیک آن‌ها ناشی می‌شد. بنابراین، رد پای استثنائگرایی آمریکایی را می‌توان تا قرون هفدهم و هجدهم پی گرفت: در حالی که آمریکا مسیحیان تیشیری و فاسقان را در خود جای می‌داد، اروپا فیلسوفان را برای خود نگه داشت. امروز، مجادلات دربارهٔ آزادی بیان در دانشگاه‌های آمریکا نشان می‌دهد که مفاهیم رقیب آیسیگوریا و پارسیا زنده و پابرجا هستند. هنگامی که دانشجویان معترض مدعی می‌شوند که دارند به‌نام خود آزادی بیان برخی دیدگاه‌های خاص را سرکوب می‌کنند، از طریق قدغن کردن سخنرانی، فشار اجتماعی، یا سانسور صریح، شاید وسوسه شویم تا آن‌ها را ریاکار، یا در بهترین حالت آشفته‌ذهن بدانیم و طرد کنیم. همان‌طور که من در یک همایش در کالج کنیون در ماه سپتامبر شاهد بودم، هنگام رویارویی با چنین استدلال‌هایی، پاسخ بنیادگرایان ریش‌سفید حامی آزادی بیان همچون خود من، آن است که دربارهٔ متمم اول قانون اساسی به معتقدان به آن توضیح بدهیم، اما با فضای نومیودی وحدت‌گرایانه دربارهٔ «بچه‌های امروزی» و ناکامی آن‌ها در فهم اصول لیبرال دموکراسی.

جای شگفتی ندارد که «بچه‌ها» قانع نشده‌اند. در حالی که همدارهای تحریک^{۱۳}، مکان‌های امن^{۱۴}، و قدغن کردن سخنرانی، تیزتر روزنامه‌ها می‌شوند،

نظرسنجی پشت‌نظرسنجی نشان می‌دهد که تغییری ژرف‌تر در آداب و رسوم در شرف وقوع است. در روپارویی با نسلی که یقین دارد سخن نفرت‌انگیز خود صوتی از خشونت یا خودسرانی است، «سرکوب» است، توسل به متمم اول قانون اساسی نشانگر ناتوانی در فهم اصل موضوع است. پیشتر این دانشجویان اصلا خودشان

را به‌منزلهٔ کسانی نمی‌بینند که در برابر آزادی بیان ایستاده‌اند. آنچه برای آن‌ها اهمیت دارد، حق برابر برای اظهار نظر است، و دسترسی برابر به تریبونی عمومی که در آن افرادی که از لحاظ تاریخی به‌حاشیه رانده و طرد شده‌اند، بتوانند سخن خود را به گوش مردم برسانند و با افرادی که دارای حق ویژه هستند، برابر شمرده شوند. این مطالبهٔ آیسیگوریا است، و هنگامی که آن را چنان بفهمیم، بیشتر موضوعات دیگر هم روشن می‌شوند، از جمله در سوی مقابل، تمسک به پارسیا با سوز مخالفان آن‌ها، که گاهی به نظر می‌رسد قصد دارند «آزادی بیان» را به مجوز رنجاندن تقلیل دهند.

تشخیص ایده‌های باستانی تأثیرگذار در این استدلال‌های مدرن، کسانی‌ها را که به سنت پارسیاستیک آمریکایی مبنی بر گفتن حقیقت به صاحبان قدرت پایبند هستند، در جایگاهی بهتر

در حوزه اندیشه مسائل حل و فصل شوند و به وفاقی نائل شد. با این وصف، گریزی از مسائل اندیشه‌ای نیست و دامن زدن به چنین مباحثی در رسانه‌ها می‌تواند گامی هرچند کوچک در این مسیر باشد. در همین زمینه، از جمله مباحثی که در ایران ما اتفاق نظری در مورد آن وجود ندارد، بحث «حد آزادی بیان» است. شهروندان تا کجا آزادی بیان دارند؟ آیا تنها این مقدار آزادند که به هر چیزی معتقد باشند اما لزوماً این اعتقاد را بیان نکنند؟ یا می‌توانند اعتقاد خود را بیان

مشهور است در یک خمیره زندگی می‌کرد، در انتظار عمومی دست به استمنا می‌زد، و به اسکندر کبیر گوشزد کرد که کنار برود تا جلوی تابش نور آفتاب را نگیرد. دیسوزن می‌گفت تمام این کارها را برای آن انجام می‌دهد تا این حقیقت را بر همشهریان یونانی خود آشکار کند که آداب و رسوم آن‌ها من‌درآوردی و بی‌پایه است.

خطر ذاتی نهفته در آزادنگی پارسیا برای قدرت‌های حاکم، چه دیکتاتورهایی نظیر اسکندر باشند چه اکثریت دموکراتیک، میشل فوکو را شیفتهٔ خود کرده بود، به‌طوری که او این امر را موضوع سلسله‌ای از درس‌گفتارها در دانشگاه برکلی (زادگاه نخستین جنبش آزادی بیان در محیط دانشگاه) در دههٔ ۱۹۸۰ قرار داد. فوکو متذکر می‌شود که سنت پارسیا ضرورتاً مستلزم نوعی عدم‌تقارن در قدرت است، و بنابراین نوعی «فرار داد» وجود دارد بین شونده (چه نفر یا افراد بسیار)، که متعهد می‌شوند تا هر گونه بی‌احترامی را تحمل کنند، و گوینده، که می‌پذیرد تا حقیقت را به

آن‌ها بگوید و پیامدهای آن را بر عهده می‌گیرد. بنابراین، اگر آیسیگوریا اساساً دربارهٔ برابری باشد، پارسیا دربارهٔ آزادی بوده است؛ در معنای اجازه، نه یک حق، بلکه نوعی امتیاز ناپایدار که برخوردار از آن منوط به لطف صاحبان قدرت بود. در دموکراسی آن، این معمولاً به‌معنای اکثریت همشهریان بود، که معروف بودند به اینکه سخنرانانی را که دوست ندارند یا با داد و فریاد از سکوی خطابه پابین می‌آوردند یا حتی آن‌ها (از جمله برادر افلاطون، کلاوکس) را به زور پابین می‌کشیدند. این نسخهٔ باستانی از «قدغن کردن سکوی خطابه» برای سخنرانانی که احساسات عوام را جریحه‌دار می‌کرد می‌توانست پیامدهایی مرکب داشته باشد، همان‌طور که محاکمه و مرگ سقراط، دوست و استاد افلاطون، بر این امر گواهی می‌دهد.

با توجه به فقدان موفقیت عزیزان افلاطون چه در زمینهٔ آیسیگوریا و چه در حیطهٔ پارسیا، در طول حیات او، شاید بتوان تبیین کرد که چرا پدر فلسفه غرب در آثار خود به هیچ‌یک از این دو مفهوم اهمیت چندانی نمی‌دهد. بی‌گمان افلاطون دریافته بود که، به‌رغم تفاوت این دو مفهوم، هیچ‌یک از این دو مفهوم را در معرفت‌شناسی فهم مشخصاً یونانی از سکوی لوگوس مبتنی نبود، یعنی عقل یا استدلال منطقی.

ارسطو، شاگرد افلاطون، لوگوس را همچون استعدادی معرفی می‌کند که در وهلهٔ نخست آدمیان را به حیواناتی ذاتا سیاسی تبدیل کرده است. و با این حال، نه آیسیگوریا با سخن معقول و استدلال‌های لوگوس را به‌عنوان اموری می‌شناسد و نه پارسیا، که به‌طوری منحصربه‌فرد شایستهٔ مجوز یا آزادی برابر باشند. به نظر می‌رسد نکتهٔ مورد نظر افلاطون همین باشد، چگونه ممکن است شهری دموکراتیک که آزادی بیان را در تمام صور آن اختصار خود می‌داند، یک آنتی‌را که تحت حاکمیت لوگوس بوده است، به‌خاطر بیان آن، به مرگ محکوم کند؟

شاید تعجب‌آور نباشد که، پس از سقوط دموکراسی آنتی، پارسیا راحت‌تر از آیسیگوریا به حیات خود ادامه داد. هنگامی که نهادهای دموکراتیک یونان به دست امپراطوری مقدونی، و سپس امپراطوری رم، نابود شدند، پارسیا در مقام ابزاری سخنورانه دوام یافت. هزار سال پس از سقوط رم، انسان‌گرایان رنسانس پارسیا را به‌عنوان فضیلتی خاص احیا کردند: مشاور باید از آن برخوردار باشد. این نوع پارسیا، اگرچه اغلب در قالب دفاعیه عرضه می‌شد، اما ظرفیت خود برای شوکه‌کردن را حفظ می‌کرد. حقایق صریحی که ماکیاوولی و هابز به شهروندان بالقوهٔ خود عرضه می‌داشتند، الهام‌بخش نسل‌هایی از اندیشمندان «ناسق» در آینده بود.

با وجود این، اروپاییان در اوایل دوران مدرن، از سنت پارسیاستیک مبتنی بر ابراز حقیقت به صاحبان قدرت، به‌شیوهٔ دیگری نیز اقتباس و بهره‌برداری کردند. مسیحیان اولیه با تکیه بر صفحه‌ای از کتاب دیوژن بر آن شدند که «بشارت‌های» انجیل را در سراسر جهان یونانی-رومی پخش کنند، بشارت‌هایی که شاید خیلی پیش از آنکسیا در چارچوب‌هایی غیررسمی پارسیاستیک نظیر آریستوفان، خاص و عام را می‌رنجانند زیرا با بردن نام همشهریانشان، از جمله سقراط، آن‌ها را به یاد انتقاد می‌گرفتند. اما مظهر بارز پارسیاستیک در جهان باستان، فیلسوفان بودند، یعنی کسانی نظیر خود سقراط که خود را «دوستداران خرد» می‌نامیدند و با همشهری خود در آگورا رویه‌رو می‌شدند و هر آنچه حقایق ناخوشایند را، که آن‌ها اصلا دوست نداشتند شنوند، به آن‌ها می‌گفتند. دیوژن کلبی مسلک یکی از این‌ها بود، که چنان‌که

مشق می‌شود، با واژهٔ «آگورا» یا بازار هم‌ریشه است، یعنی، مکانی عمومی که مردم، از جمله فیلسوفانی نظیر سقراط، در آنجا گرد هم می‌آمدند و صحبت می‌کردند.

در دموکراسی آتن، این ایدهٔ سخنرانی در یک گردهمایی غیررسمی در آگورا به چارچوب رسمی‌تر اکلیسیا یا مجمع سیاسی انتقال یافت. جارجی می‌پرسد، «چه کسی برای مردان حاضر در مجمع سخنرانی می‌کند؟» و سپس فرد داوطلب را بما یا سکوی سخنران بالا می‌رود. از لحاظ نظری، آیسیگوریا بدان معنا بود که هر شهروند آنتی با منزلت اجتماعی خوب حق داشت در مباحثه شرکت کند و بگوید تا همشهریان خود را قانع نماید. در عمل، شمار شرکت‌کنندگان نسبتاً اندک بود و به سخنوران حرفه‌ای و دولتمردان سالخورده محدود می‌شد که در ردیف جلو نشسته بودند. روسپی‌گری و رشوه‌خواری از جمله جرم‌هایی بودند که صلاحیت فرد را برای سخنرانی در مجمع سلب می‌کرد.

اگرچه آتن تنها دموکراسی در جهان باستان نبود، اصل آنتی آیسیگوریا از همان آغاز به‌مثابهٔ امری خاص تکریم می‌شد. هرودوت مورخ حتی شکل حکومت در آتن را نه دموکراسیا بلکه خود آیسیگوریا توصیف می‌کند. از دیدگاه دموستنس سخنور و مہین‌پرست یونانی، قانون اساسی آتن بر سخنرانی‌ها (پولییتا آن لوگوس) استوار بود و شهروندان آن آیسیگوریا را به‌عنوان شیوهٔ زیستن برگزیده بودند. اما برای منتقدان این، این هم یک نقص بود و هم یک مشخصه. یکی از منتقدان، که به‌اصطلاح او را «الیگارک پیر» می‌گفتند، اعتراض می‌کند که حتی بردگان و بیگانگان در آتن از آیسیگوریا برخوردار هستند، به‌نحوی که نمی‌توان آن‌ها را کتک زد، آنچنان که در جاهای دیگر می‌توان این کار را کرد.

شاید منتقدانی نظیر الیگارک پیر برای افزون به جنبهٔ طنز موضوع اغراق می‌کرده‌اند، اما در سخن آن‌ها نکته‌ای از نیهفته است: همان‌طور که ریشه‌شناسی آن نشان می‌دهد، آیسیگوریا اساساً دربارهٔ برابری است، نه آزادی، بدین لحاظ، این نشانهٔ بارز دموکراسی آتن خواهد بود، که خود را از دیگر دولت‌شهرهای یونانی متمایز می‌ساخت، نه بدان دلیل که سخن‌روندی را از بردگان و زنان سلب می‌کرد (آنچنان که در جامعه‌های در تاریخ بشری تا همین اواخر چنین کرده است)، بلکه بدان دلیل که فقرا را در بر می‌گرفت. آتن حتی گام‌هایی سازنده برداشت تا این برابری سخنرانی عمومی را عملی‌سازد، با پرداخت پول به فقیرترین شهروندان تا در مجمع شرکت کنند و در دادگاه‌ها در مقام هیئت منصفه عمل کنند.

بنابراین، آیسیگوریا به‌مثابهٔ صورتی از آزادی بیان اساساً امری سیاسی بود. رقیب آن، یعنی پارسیا، از تصمیم‌گیری برخوردار بود. در اینجا نیز، ترجمهٔ رایج انگلیسی آن به «آزادی بیان» می‌تواند فریبنده باشد. معنای واژهٔ یونانی

چیزی شبیه «گفتن همه چیز» است و «سخت و با صراحت» سخن گفتن نزدیک‌تر است. بنابراین، پارسیا بر صراحت، صداقت، و شجاعت در گفتن حقیقت دلالت داشت، حتی هنگامی که این کار به‌معنای رنجش‌آور باشد. فرد عمل‌کننده به پارسیا (یا پارسیاستیک)، به‌معنای دقیق کلمه، «کسی

است که همه چیز را با صراحت می‌گوید».

پارسیا می‌تواند دارای جنبهٔ سیاسی باشد. دموست و دیگر سخنوران بر این تأکید داشتند که کسانی که در مجمع از آیسیگوریا بهره می‌برند، وظیفه دارند تا منظور خود را با صراحت بیان کنند. اما این مفهوم اغلب به کار می‌رفت. در آملی تئاتر، نمایشنامه‌نویسان پارسیاستیک نظیر آریستوفان، خاص و عام را می‌رنجانند زیرا با بردن نام همشهریانشان، از جمله سقراط، آن‌ها را به یاد انتقاد می‌گرفتند. اما مظهر بارز پارسیاستیک در جهان باستان، فیلسوفان بودند، یعنی کسانی نظیر خود سقراط که خود را «دوستداران خرد» می‌نامیدند و با همشهری خود در آگورا رویه‌رو می‌شدند و هر آنچه حقایق ناخوشایند را، که آن‌ها اصلا دوست نداشتند شنوند، به آن‌ها می‌گفتند. دیوژن کلبی مسلک یکی از این‌ها بود، که چنان‌که



ترزا م. بیجان
آتلانتیک

مهم‌ترین تمایز دموکراسی آمریکا از اروپا، اولویت تسمام در پایبندی به آزادی بیان است. با این حال، مشاجرات جاری در دانشگاه‌های آمریکا نشان می‌دهد که آزادی بیان دارد به موضوع تندروری و تعصب تبدیل می‌شود. در حالی که دانشجویان محافظه‌کار از اهمیت دعوت از سخنرانان بحث‌انگیز و ایجاد تنش دفاع می‌کنند، بسیاری از لیبرال‌های خودخوانده دست به کوشش‌هایی به‌طور فزاینده مخرب، حتی خشن می‌زنند تا جلوی آن‌ها را بگیرند. لیبرال‌ها استدلال می‌کنند که، برای برخی، آزادی بیان تنها ابزاری است که برای سرکوب و طرد دیگران به کار می‌رود. بنابراین، برای آنکه برابری را کارآمد سازیم، دیدگاه‌های نفرت‌انگیز یا دیدگاه‌هایی که به‌طور تاریخی «ارای حق ویژه» هستند، نباید اجازهٔ سخنرانی داشته باشند، به‌نحوی که سرانجام گروه‌های آسیب‌پذیر و به‌حاشیه‌رانده‌شده بتوانند سخن خود را ابراز کنند، و شنیده شوند.

دلیل اینکه توسل به متمم اول قانون اساسی آمریکا نمی‌تواند این مشاجرات دانشگاهی را حل و فصل کند آن است که موضوع دعوا تعارضی بنیادین بین دو مفهوم بسیار متفاوت از آزادی بیان است. تعارض بین آنچه یونانیان آیسیگوریا می‌نامیدند، از یک سو، و پارسیا، از دیگر سو. تعارضی که قدمتی به‌اندازهٔ خود دموکراسی دارد. امروزه، هر دو اصطلاح اغلب به «آزادی بیان» ترجمه می‌شوند، اما معانی آن‌ها اساساً متمایز بوده و هست. در آن باستان، آیسیگوریا توصیف‌گر حق برابر شهروندان برای شرکت در مباحثات عمومی در مجمع دموکراتیک بود؛ پارسیا توصیف‌گر اختیار فرد در بیان هر آن چیزی بود که دوست دارد، هر گونه و

هر گاه که دوست دارد، و خطاب به هر کسی. در دانشگاه‌های خصوصی، کلسوکارها، پارسانه‌های اجتماعی، سانسورچی‌های بالقوه همشهریان ما هستند، نه دولت. نهادهای خصوصی نظیر فیس‌بوک یا توئیتر، چه برسد به دانشگاه ییل یا کالج میدلبری، از حقوق گسترده‌ای برای نظارت بر و جلوگیری از سخنن اعضای خود برخوردار هستند. به‌طور مشابه، جمعیت‌های آنلاین از افرادی خشمگین تشکیل شده‌اند که از حق خود برای اظهار نظر آزادانه بهره می‌برند. توسل به متمم اول قانون اساسی در این موارد استدلالی قاطع نیست، بلکه نوعی مغشول است که در آن نتیجه از مقدمات حاصل نمی‌شود.

جان استوارت میل استدلال می‌کند که تهدید اصلی آزادی بیان در نظام‌های دموکراسی دولت نیست بلکه «استبداد اجتماعی» همشهریان فرد است. و با این حال، امروزه، طرفداران آزاداندیشی مدنی، که خود را به‌منزلهٔ وارثان میل جلوه می‌دهند، اغلب در ابطال یا حتی بحث از استدلال‌هایی ناکام

مانده‌اند که مخالفان آن‌ها دربارهٔ آزادی بیان و برابری مطرح می‌سازند. دو مفهوم باستانی از آزادی بیان، تصورات لیبرال دموکراتیک مدرن ما را به‌شیوه‌هایی جلب و فراموش‌شدنی شکل داده‌اند. مهم است بدانیم که نه یک مفهوم، بلکه دو مفهوم از آزادی بیان وجود دارد،

و این دو مفهوم هم اغلب، اگر نگوئیم نه در تعارض کامل، در تنش با هم هستند. فهمیدن این مسئله به ما کمک می‌کند تا وضعیت نویدکنندهٔ مباحثات معاصر را هم در آمریکا و هم در اروپا تبیین کنیم، و دریابیم که چرا اغلب چنین به نظر می‌رسد که گویی ما هنگام بحث دربارهٔ مهم‌ترین موضوعات سخن یکدیگر را نمی‌فهمیم. از دو مفهوم باستانی آزادی بیان آیسیگوریا قدیمی‌تر است. این اصطلاح به قرن پنجم قبل از میلاد باز می‌گردد، اگرچه مورخان اختلاف نظر دارند که این سنت دموکراتیک عملاً چه زمانی آغاز شد که به هر شهروندی که می‌خواهد در مجمع سخنرانی کند، اجازه دهند تا این کار را انجام دهد. به‌رغم ترجمهٔ رایج این اصطلاح به «آزادی بیان» معنای تحت‌اللفظی واژهٔ یونانی بیشتر چیزی شبیه «سخن برابر در مقابل عموم» است. فعل آگورویین^{۱۵}، که این اصطلاح از آن